

## موضوع: اسرار نماز - افعال نماز

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

رب اجعلنى مقيم الصلاة و من ذريتى ربنا و تقبل دعاء

در جلسه ی قبل گفتیم که نماز از دو بخش تشکیل شده است؛ بخش اول اذکاری است که در نماز بر زبان جاری می شود، و بخش دوم افعالی است که از انسان صادر می شود و اوضاعی است که انسان در نماز دارد. در اذکار گفتیم که انسان از خود شروع می کند، به خدا می رسد و دوباره به خود بر می گردد. تمثیل این معنا را در سوره ی حمد بیان کردیم که انسان رسید به حضرت توحید، انسان رسید به مقام وحدت، که **إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ**؛ موقعی که به مقام وحدت و توحید رسید و به مجلس خدا وارد شد، به شکلی وارد شد که خدا را - خدایی که برای انسان غایب بود و انسان از آن خدا فاصله داشت را - دید و مخاطب انسان قرار گرفت و گفت **إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ**؛ به این جا که رسید دستور داده شد که به خود برگردد؛ به خود که برگشت، گفت **اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ**.

### سفر افعال؛ قیام

همین قضیه - یعنی این سفر - در افعال نماز هم اتفاق می افتد: موقعی که نیت می کند و تکبیر می گوید، یعنی به یک مرتبه ای از مراتب مشاهده و به یک مرتبه ای از مراتب دریافت می رسد، ناخود آگاه قیام به عبادت می کند! "قیام"...؛ به عبادت بر می خیزد، می ایستد که عبادت کند؛ "قیام به عبادت" در عین حالی که عبادت است اما در آن ادعا است؛ یعنی قائم به عبادت، این طور احساس می کند که قیام کرده است؛ قیام که کرد و از خدا درخواست کرد که **اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ، صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ**، آنگاه خداوند او را هدایت می کند؛ هدایت می کند به مقام توحید! هدایت که شد، به او دستور داده می شود که چنین بگوید: **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ، اللَّهُ الصَّمَدُ، لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ، وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ**؛ یعنی او را از یک مجلس دیگری می برند؛ از یک مقامی به مقامی بالاتر می برند؛ از یک مرتبه ای - از مراتب وحدت - به مرتبه ای بالاتر می برند؛ که **قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ** اوج توحید است **اللَّهُ الصَّمَدُ، لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ، وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ**؛ که باید به طور مفصل درباره آن بعداً توضیح بدهیم.

### رکوع

اما انسان به اینجا که رسید، و این تجلی بیشتر را که دید و مشاهده کرد، می بیند که در مقابل آن عظمت نمی تواند بایستد! نمی توان "عظیم" را دید، نمی توان "هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ" را دید و در مقابل آن عظمت تعظیم نکرد. کسی که عظمت را مشاهده کرد، دیگر قیام او تبدیل به رکوع می شود. همانطور که عرض کردم در قیام یک نوع ادعا وجود دارد؛ موقعی که انسان به اوج عبادت می رسد - که اوج عبادت می شود "مشاهده" - مجبور است که در مقابل آن عظمت حیا کند، مجبور است که در مقابل آن عظمت توکل کند، و مجبور است که در مقابل آن عظمت تعظیم کند! ناخود آگاه به رکوع می رود؛ در رکوع چه می گوید؟ **سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ**؛ چون رکوع، تعظیم است پس باید از عظمت گفته شود، لذا موقعی که فهمید **قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ، اللَّهُ الصَّمَدُ، لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ، وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ**، می گوید "رَبِّيَ الْعَظِيمِ"؛ این ذکری که در رکوع می گوید نتیجه ی آن مشاهده ای است که در سوره ی توحید داشته است؛ خدای واحد را دیده است، خدای صمد را دیده، خدایی که نیاز به هیچ کس ندارد را دیده، لذا ناخود

آگاه می گوید **سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ**؛ "سبحان" یعنی آنچه که من دیدم و آن حقیقتی که من دریافت کردم، در وجود آن حقیقت، ذره ای عیب و نقص مشاهده نشد! لذا حمد می کند و می گوید **سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ...**

### بعد از رکوع

موقعی که این عظمت را دریافت کرد و در مقابل این عظمت، تعظیم کرد و در مقابل آن حقیقت دریافت شده، تسبیح کرد، آنگاه بر می خیزد؛ هنگامی که برخواست، این مطلب به او الهام می شود که **سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ**، خدا صدای تو را شنید؛ خداوند موقعی که کسی حمد او را به جا آورد و بشنود - که می شنود! - بیشتر برای او تجلی می کند. خداوند در پس آن تجلی قبلی، و در پس آن تجلی که در سوره توحید داشت، دوباره تجلی می کند؛ کسی که به عبادت ایستاده بود، ایستادن را رها کرد و تعظیم کرد؛ اما در تعظیم هم هنوز ادعا وجود دارد، یعنی کسی که در مقابل عظیم، تعظیم می کند، ظاهر قضیه این است که "عظیم"، عظیم است و من کوچک هستم؛ من کوچک، در مقابل آن عظمت باید که تعظیم کنم! **خَم شوم و رکوع بروم!** اما موقعی که از طرف خدا افزای بیشتری به او شد، تجلی بیشتر شد، و عالم پر از چهره ی آن یار شد، و این شخص آن همه حقیقت را دید، دیگر چاره ای ندارد که از همه ی آن ادعاها - حتی ادعای "قیام به عبادت" و ادعای "تعظیم" - در مقابل آن عظمت دست بر دارد؛ لذا به خاک می افتد و پیشانی را که محل غرور و تکبر و خودبینی و خودخواهی است به خاک می گذارد.

### سجده

سجده در مقابل آن تجلی بعد از تجلی، می شود "فنا ی انسان". انسان، فانی می شود، سپس سر از سجده بر می دارد، اما هنوز شاید بعضی از زوایای وجودی خود را از دست نداده باشد؛ مثلاً موقعی که یک چیزی را می تکانید، یک بار آن را تکان می دهید، ولی برای بار دوم هم آن را تکان می دهید که خیال شما راحت باشد؛ انسان که به فنا رسید، سر به سجده گذاشت، و سر از سجده برداشت، ولی هنوز شاید یک مقداری از غرور و تکبر وجود داشته باشد، که عرفا می گویند **وجودک ذنب لا یقاس به ذنب**، بزرگترین گناه تو، گناهی که هیچ گناهی با آن مقایسه نمی شود خود تو هستی؛ آنجا که یار هست، شما نباید باشید! باید تمام هستی را زمین بگذاری، تا بتوانی تمام آن هستی را ببینی...؛ لذا دوباره تجلی می شود - تجلی بعد از تجلی - برای اینکه آن ذره های کوچکی که از وجود انسان باقی مانده، آن هم از بین برود؛ عرفا سجده ی دوم را فنا ی بعد از فنا می دانند؛ یعنی انسان در سجده ی اول فانی شد، و دیگر حتی ادعای "قیام به عبادت" هم ندارد؛ ادعای رکوع و تعظیم و حیا و توکل هم ندارد؛ تعظیم برای کسانی است که هنوز وارد کلاس آخر نشده اند! و برای کسانی است که وسط راه هستند؛ کسی که به آخر راه رسید، دیگر تعظیم هم نمی کند؛ فانی می شود، از بین می رود، و خلاص می شود؛ سجده ی بعد از سجده، و فنا ی بعد از فناست. اینجا اوج سفر است!

### پایان سفر

یعنی انسان از خود آغاز کرد، نیت کرد، قیام به عبادت کرد، و در هر مرحله ای از مراحل نماز ذره ای از وجود او گرفته شد؛ گرفته شد تا آنجا که به سجده ی دوم رسید؛ به سجده ی دوم که رسید، آنگاه دست ولایت از آستین خارج شد و همه ی وجود انسان را گرفت؛ انسان آن جا ذبح شد، انسان آن جا تمام شد، و به قول حافظ که گفت "گر جان به تن ببینی مشغول کار او شو" یعنی اگر احساس کردی که وجود داری، پس کاردی بردار و خودت را نابود کن! "گر جان به تن ببینی مشغول کار او شو" آنگاه که مشغول کار خود شد، انسان در نماز پر از او شد و همه چیز فراموش شد، خود انسان هم از بین رفت، این جا است که سفر تمام می شود! از خود آغاز کرد و از خود بیرون شد و تمام شد. یک تشعشع جلوه ی ذات حضرت حق، این مصلی را از خود بیرون کرد؛ یعنی نگاه می کند و می بیند که دیگر در خود او، هیچ از خود او نیست! از خود خالی خالی شده است.

## تشهد

انسان موقعی که از خود خالی شد، به او دستور می دهند که بنشین! آنگاه می نشیند و خدا "تجلی تام" می کند! تجلی که تام شد، این جا نماز به اوج خود می رسد که بشر دیگر نمی گوید که "می فهمم"! دیگر نمی گوید که "می گویم"; صحبت گفتن نیست. در سوره توحید گفتند که بگو: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ؛ "بگو...!" اما اینجا دیگر صحبت از گفتن نیست! انسانی که آن جا گفت قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ، خدا تجلی کرد و قیام تبدیل به رکوع شد! آن عظمت را دید و تعظیم کرد و حیا کرد و توکل کرد...؛ خدا شنید و دوباره تجلی کرد و انسان فانی شد! فانی بعد از فانی شد و فنا بعد از فنا آمد! یعنی همه ی حقیقت انسان را از انسان گرفتند و هر چه در عالم از شراب معنویت وجود دارد، در وجود انسان ریختند؛ لذا انسان آن حقیقت را دید! نه اینکه فهمید...؛ نمی گوید "افهم"; صحبت از علم و دانش و فهمیدن و درک نیست، صحبت از گفتن نیست دیگر! قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ نیست دیگر...، "أَقُولُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ" نیست! بلکه یک دفعه می گوید أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ؛ یعنی به مقام "شهادت" می رسد! لذا به محراب گفته اند "محراب"، چون یعنی محل جنگ، محل جنگیدن با خود! یعنی انسان سر خود را در این محراب از تن جدا می کند! سر که از تن جدا شود "مقام شهادت" آغاز می شود...؛ "شهادت" یعنی أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ.

## مقام عندیت

سفر تمام می شود. سفر از خدا آغاز شد که "الله اکبر"; به خدا ختم شد که "اشهد ان لا اله الا الله".  
- البته این بندهای نماز را و مخصوصاً بند های آخر سفر - یعنی تشهد را - بعداً باید بیشتر توضیح بدهیم. فعلاً بحث ما این بود که یک بیان اجمالی از اسرار نماز گفته شود تا در جلسات آینده که ان شاء الله وارد بحث خواهیم شد، مطلب برای ما معلوم شود که دقیقاً چه مباحثی را مطرح خواهیم کرد.

موقعی که به تشهد رسید، به اوج سفر رسید، شهید شد، شاهد شد، "عند رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ" شد، که آن ها رفتند و آنجا کشته شدند و شما آن ها را کشته ندانید! بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ هستند! آن جا از دست خدا روزی می گیرند، و به مقام "عندیت" می رسند. مقام عندیت، مقام بشریت است؛ همه چیز آن جا است، آنجا که رسید فرمان داده می شود که برگرد! سفر تمام شد...؛ باید از این سفر برگردی! انسانی که نابود بود، انسانی که خودبین بود، انسانی که این همه موجودات را در عالم می دید، آنگاه کثرات را ندید و به وحدت رسید! به وحدت که رسید، به او می گویند "برگرد" ...

## سلام

موقعی که خواست برگردد، اینجا دو اتفاق افتاده است، اتفاق اول این است که انسان ناقص به مقام سلامت رسید! انسانی که وارد آن جلسه شد، جلسه ای که خدا را مشاهده کرد، تمام عیوب این انسان، و تمام نواقص انسان برطرف می شود؛ لذا انسانی که هلوعاً جزوعاً منوعاً بود، دیگر نه هلوع است، نه جزوع است، و نه منوع! به بیانی که در جلسات قبل گفتیم این می شود سلامت؛ به سلامت که رسید، آنچه که از این مجلس مشاهده برای دیگران می آورد سلامت است، لذا می گوید **السلام علیک** ایها النبی ورحمة الله وبرکاته، **السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین، السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته**؛ آنچه که مصلی برای خود، برای صالحین، برای پیامبر، و برای تمام مردم عالم از این سفر به ارمغان می آورد، اسم "سلام" پروردگار است که **سَلامٌ هی حتی مطلع الفجر**، و کسی که به این مجلس وارد شد، دیگر هیچ چیزی او را سیراب نمی کند، چون تشنه ی نماز است "قوة العین" او نماز است.

## مقام اطمینان

نماز هدف از خلقت است! این آیه شریفه را ببینید... کسانی که به مقام اقامه ی نماز رسیدند به کجا رسیدند...، **إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ**، یعنی رسید به جایی که آنجا مقام "اطمینان" است، دیگر مقام اضطراب و نگرانی نیست، مقام حزن نیست، مقام خوف نیست؛ آن هایی که اقامه ی نماز کردند، **لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ**، لذا هیچ گاه این شخص نماز را رها نمی کند.

چقد زیبا گفت که **هُم عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ؛ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ**، هم بر این نماز محافظت می کند و هم در این نماز به طور دائم است؛ چون آنجا مقامی است که اضطراب نیست؛ مقامی است که نگرانی نیست؛ انسان در تشهد دقیقاً می رسد به همان مقامی که رسیدن به آن مقام آرزوی همه ی بشریت است! به آن جا که رسید، اگر از آسمان سنگ هم بیارد، تیغ هم بیارد، او به مقام **لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ** رسیده است که چقدر زیبا گفت حافظ:

به تیغم گر کشد دستش نگیرم

وگر تیرم زند منت پذیرم

کمان ابرویت را گو بزن تیر

که پیش دست و بازویت بمیرم

به گیسوی تو خوردم دوش سوگند

که من از پای تو سر بر نگیرم

یعنی موقعی که به آن جا رسید، دیگر حاضر نیست که از پای آن معشوق سر بردارد؛ چون آن جا مقام "مشاهده" است، مقام **عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ** است، مقام لذت و مقام رسیدن به اوج معنویت است، لذا می شود **لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ**.

-وقت من تمام است اما - این نکته در مقدمه باقی ماند که ان شاءالله در جلسات آینده خواهیم گفت که "محل اقامه ی نماز "جان" آدمی است؛ یعنی آنجایی که انسان می تواند نماز را اقامه کند، درون خود اوست، این سفر از درون انسان آغاز می شود و به درون انسان خاتمه پیدا می کند! که ان شاءالله در جلسات آینده پیرامون آن صحبت خواهیم کرد...

و السلام علیکم و الرحمة الله و برکاته....